

سیاست‌اندیشی در دوران اسلامی تاریخ ایران موسی نجفی*

چکیده :

تمدن اسلامی در طی قرون مختلف ابعاد و ارزش‌های خود را در علوم و منابع و متون مختلفی بورز و ظهور داده است. سیاست همیشه به عنوان یک دغدغه و مسئله مهم مورد نظر متفکران و صاحبان اندیشه تمدن اسلامی بوده است، اما مسئله اصلی این بوده که متوی و بیان کننده اصلی سیاست در اسلام چه گروه و یا چه علومی باید باشد؟ هر یک از علوم پاسخی به تناسب شأن و روش علمی خود داده است. در این بین تاریخ‌نویسان و علم تاریخ با دیدگاه و روش و هدف خاص خود به این موضوع نگریسته‌اند همچنان‌که عرفا و فلاسفه و فقها و ادبا نیز هر یک به مسئله اجتماعی و نسبت بین حاکم و رعیت و مسئله سیاست با توجه به موضوع و روش خاص خود، توجه نموده‌اند. حاصل این توجه متون متنوع در علوم گوناگون در باب سیاست است. این مقاله چند متن مهم

*. عضو هیأت علمی و مدیر گروه اندیشه سیاسی اسلام، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران.

در تاریخ تمدن اسلامی را در هر يك
از این گروه‌ها زیرشاخه‌های علمی
انتخاب کرده و قدر مشترك همه آنها را
که سیاست‌اندیشی است به مقیاس نقد
و بررسی نهشته است.
واژگان کلیدی: سیاست، تمدن اسلامی،
اخلاق، فقه، سیاست‌اندیشی.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

اندیشه سیاسی و تأمل داشتن در نظم اجتماعی و انتظام امور مردم از جمله موارد و موضوعاتی است که می‌تواند درجه «رشد و مدنیت» یک ملت را معلوم نماید. از این منظر برای ملل قدیمه و اقوامی که دارای تاریخ چند هزار ساله هستند پیدا نمودن رگه‌ها و اندیشه‌هایی از این دست نه تنها می‌تواند نشانگر برتری‌های ذاتی آن ملت در روزگار قدیم باشد، بلکه می‌تواند دستورالعمل و راهنمایی مناسب برای حال و آینده نیز تلقی گردد.

به نظر می‌رسد اندیشه سیاسی در دوران اسلامی تاریخ همواره با دو واژه و مفهوم «عدالت» و «تدبیر» قرین بوده‌اند.

نمایه‌های این سیاست‌بینی از این نظر مهم است که در طی چند قرن اخیر، سیاست برای بشریت از زاویه «قدرت» آن هم در مفهومی «ماکیاولیستی» دیده می‌شده است. ایرانیان فرزانه در اثر آموزه‌های اسلامی این شمشیر برهنه را در غلافی مناسب قرار داده و از آن در جهت تعالی خود استفاده می‌نمودند. هر چند باید اذعان داشت آنچه در اندیشه و فکر متفکران ایرانی دوران اسلامی بوده با آنچه در عمل خلفا و سلاطین و حکام جاری و ساری شده تفاوت داشته است، اما این تفاوت دلیل بر این نیست که ایرانیان ملک و ارزش‌های متعالی را در بطن و جوهره انتظام اجتماعی و تدبیر سیاسی کنار گذاشته و با آن بیگانه باشند. از طرف دیگر به خوبی این نکته معلوم است که همیشه دوام و اثرگذاری «اندیشه» از «عمل» بیشتر است و به مرور ایام، «اندیشه» در جان و روح مردمان رسوخ می‌یابد و اگر این مسئله صورت عمومی به خود بگیرد حیات یک ملت را ضمانت می‌نماید.

با توجه به تمهید گفته شده به سراغ ده متن معتبر در تاریخ ایران رفته و از زوایایی که

متفکران مسلمان ایرانی به سیاست نگریسته‌اند، سیاست‌اندیشی این متون را به‌نظاره می‌نشینیم.

1- کتاب دره التاج و اخلاقیات سیاسی قطب-الدین شیرازی

از کتب قابل توجه در زمینه حکمت عملی که مباحث فکر سیاسی در آن به طور منظم و دقیق مورد توجه واقع شده است کتاب «دره التاج» نوشته علامه قطبالدین شیرازی¹ است. کتاب «دره التاج عزه الدباج» که با نام «انموذج العلوم» و «انبان قطب» و «همیان قطب» و گاهی به اشتباه «عزه التاج» معرفی شده است، دائره المعارفی است جامع کلیه علوم علمی و ادبی و ریاضی و دینی زمان مؤلف. این کتاب را قطبالدین محمود برای دباج فرزند فیلساه فرزند رستم دباج از پادشاهان مازندران و به دستور گیلان شمس الدوله محمد، نگاشته است.

¹. شیخ قطبالدین محمودبن مسعودبن مصلح شیرازی کازرونی مشهور به قطبالدین شیرازی به سال 634 ق در شیراز متولد شد. پدرش طبیب بود. قطبالدین تا هنگام وفات به سال 710 ق در تبریز، دارای زندگی پربار علمی بوده، محضر اساتید بزرگی مثل خواجه نصیرالدین طوسی را درک کرده، با مولانا جلال‌الدین رومی شاعر بزرگ ملاقات نموده و در قونیه به خدمت صدرالدین قونوی رفته است. در طول زندگی به بسیاری از نقاط بلاد اسلامی که در آن عهد، تحت سیطره مغولان بوده است سفر نموده است؛ وی مدتی در اصفهان، مدتی در مراغه، و سپس در بغداد بسر برده است؛ بعد از آن رد پای وی را در شهرهای خراسان بزرگ داریم و از آنجا در روم و سپس شام می‌توان سراغی از وی گرفت؛ کشور مصر و دست آخر شهر تبریز آخرین منازلی است که متفکر نامدار شیرازی قبل از رهسپاری به دیار ابدیت آنجا بوده است. در طول حیات پرفراز و نشیب قطبالدین می‌توان از کتب و آثار قلمی زیاد وی یاد نمود؛ رسائل و کتب مثل الانتصاف، فتح المنان فی تفسیر القرآن، التحفه الشاهیه، شرح حکمت‌الاشراق و دهها اثر نفیس دیگر مؤید حیات پربار علمی صاحب ترجمه بوده است.

قرائن نشان می‌دهد که این کتاب بین سال‌های 693 – 705 نوشته شده است. (شیرازی، 1369 ش: 13)

مباحث دره التاج در حکمت عملی

فصول اولیة کتاب در زمینه علوم و تقسیم علم است و «خاتمة کتاب مشتمل است بر چهار قطب: قطب اول، در اصول دین و آن مشتمل است بر چهل مسئله بر ترتیب اربعین. قطب دوم، در آنچه به فروع دین تعلق دارد. قطب سیم، در حکمت عملی که منحصر است در تهذیب اخلاق و سیاست منزلی و مدنی و آن چهار قاعده است: قاعده اول، در مقدمات و آن چهار فصل است. قاعده دوم، در سیاست مدنی و آن مشتمل است بر ده فصل و تذکره. قاعده سیم، در سیاست منزلی. قاعده چهارم، در سیاست مدنی و آن را حکمت مدنی خوانند و آن مشتمل است بر سه مقدمه و سه باب. قطب چهارم، در بیان آنچه طالب راه حق را دانستن آن دربایست شود، در سلوک راه حق و آن مشتمل بر دو باب است: باب اول، در معامله با حق. باب دوم، در معامله با خلق و آن مشتمل بر ده فصل است.» (همان، 16)

قطب‌الدین شیرازی در قطب سیم، قاعده دوم به مسئله تهذیب اخلاق به طور گسترده می‌پردازد و سپس می‌نویسد:

و چون از تهذیب اخلاق بر سیاق حکما فارغ شدیم، شروع در حکمت منزلی و مدنی کردیم هم بر شیوة ایشان و آن را در چهل و دو فصل ایراد کردیم. (همان، 7)

نویسنده در این چهل و دو فصل، بحث‌های گسترده‌ای را در تدبیر منزل، سیاست و مدینه مطرح می‌کند؛ سرفصل برخی از مباحث مهم این فصول از این قرار است:

فصل اول، مراد از منزل و مدینه جماعتی-اند که مکانی حاوی ایشان باشد. فصل دوم، در اجزای منزل که زوج و زوجه است و مولی و عبد و والد و ولد و قنیه و مقتنا... فصل نهم، در غایت و مقصد از ملک و تدبیر مدن. فصل دهم، ملک، از ملک به مهنت ملکی، و صناعت تدبیر مدن است... فصل سی و چهارم، در اجزای پنج‌گانه مدینه فاضله. فصل سی و پنجم، در اصناف چهارگانه رؤسای مدینه فاضله. فصل سی و ششم، در آنکه هر جزوی را از اجزای مدینه، رئیسی است که رئیسی بالای او نباشد. فصل سی و هفتم، در آنکه تقدم بعضی مراتب مدینه فاضله بر بعضی به چند گونه است. فصل سی و هشتم، در سبب ارتباط اجزا و مراتب مدینه فاضله بعضی به بعضی. فصل سی و نهم، در کیفیت عدل کردن... قاعده سیم از قطب سیم از خاتمه، در سیاست منزلی که عبارت است از حکم و معدلت کردن در منزل خود، و آن را حکمت منزلی می‌خوانند. قاعده چهارم از قطب سیم از خاتمه، سیاست مدنی که عبارت از حکم و معدلت کردن است در بلدان ولایات و اجتماعات، و آن را حکمت مدنی خوانند. و آن مشتمل است بر سه مقدمه و سه باب: مقدمه اول، در فضیلت پادشاهی. مقدمه دوم، در آنکه پادشاه به عدل و

طاعت‌کردن و اجتناب و تحرّز از معاصی نمودن اولی است از دیگران. مقدمه سیم، در آنکه پادشاه به نسبت با جسد عالم، چون دل است به نسبت با جسد انسان.

باب اول، در ارکان و قواعد سیاست، و پادشاهی و آن سه رکن است:

رکن اول، در معرفت رعایا، و حفظ و حراست ایشان، و آن پنج فصل است؛ فصل اول، در آنکه حفظ و رعایت رعایا بر پادشاه واجب است. فصل دوم، در نصب‌کردن وزیر و نایب و فرستادن نواب و عمال به نواحی و اطراف. فصل سیم، در شناختن پادشاه مراتب هر کس را. فصل چهارم، در ثبات پادشاه در عزل عمال. فصل پنجم، در ثبات پادشاه در استماع اخبار سار.

رکن دوم از باب اول از قاعده چهارم از قطب سیم از خاتمه، در تنبیه رعایا بر احکام سیاست، و آن مشتمل است بر چهار فصل: فصل اول، در سیاست و فایده آن و کیفیت و کمیت آن و آدابی که به ملوک تعلق دارد. فصل دوم، در حکم غیبت خدم از خدمت پادشاه. فصل سیم، در حکم جریمه خدم. فصل چهارم، در کیفیت اجرای حدود و عقوبات و کمیت آن.

رکن سیم از باب اول از قاعده چهارم از قطب سیم از خاتمه در کیفیت تألف رعیت به جود و سخا و تواضع و مکارم اخلاق و آن مشتمل است بر شش فصل: فصل اول، در آنکه پادشاه را جود و سخا و مروت و کرم اخلاق عظیم در خور است. فصل دوم، در معنی جود و سماحت و سخا و

انواع عطای پادشاه. فصل سیم، در آنکه انعام پادشاه باید که عام باشد مر دوستان و دشمنان را. فصل چهارم، در تواضع پادشاه. فصل پنجم، در کیفیت و کمیت تواضع پادشاه. فصل ششم، در وجوب تواضع پادشاه با اصحاب دین و ارباب علوم و مراتب ایشان در آن.

باب دوم از قاعده چهارم از قطب سیم از خاتمه، در شرایط پادشاهی و امارت و آن مشتمل است بر سه رکن: رکن اول، در حرص نمودن به اصابت رأی به مشورت و آن بر سه فصل مشتمل است: فصل اول، در وجوب تأمل پادشاه در عواقب، و لزوم مشاورت. فصل دوم، در اقسام مشاورت و شرایط و احکام آن. فصل سیم، در حکم رأیی که خاطر پادشاه بدان قرار گرفته باشد، و در آن صفتی مذموم، یا محمود بود.

رکن دوم از باب دوم از قاعده چهارم از قطب سیم از خاتمه، در ایثار رنج و مشقت بر تنعم و راحت، و آن مشتمل است بر سه فصل: فصل اول، در آنکه مطالب جسم بی تحمل مشاق عظام، صورت نبندد. فصل دوم، در آنکه اختیار رنج خود به جهت راحت رعیت سبب درازی عمر است. فصل سیم، در آنکه ترفیه رعایا سبب درازی عمر است به حقیقت.

رکن سیم از باب دوم از قاعده چهارم از قطب سیم از خاتمه، در گزاردن کارها بر وجه دیانت و شریعت و آن مشتمل بر دو فصل است: فصل اول، در بیان قاعده شریف که مبنی بر ثبات دولت و ملک است،

اعنی در بیان آنکه جمع میان ملك و شرع ممکن است.

فصل دوم، در نیت پادشاه، در تحصیل اسباب و آلات، بلکه در تمامت حرکات و سکنات.

باب سیم از قاعده چهارم از قطب سیم از خاتمه، در مراتب سیادت و پادشاهی و آن مشتمل است بر چهار رکن: رکن اول، در معنی ریاست. رکن دوم، در معنی وزارت. رکن سیم، در معنی امارت و خلافت و ملك و آن مشتمل بر سه فصل است: فصل اول، در معنی امارت. فصل دوم، در معنی خلافت. فصل سیم، در معنی ملك. رکن چهارم، در آداب بندگان با ملوک و آداب ملوک یا بندگان و آن مشتمل بر دو فصل است و خاتمه: فصل اول، در آداب بندگان ملوک، با ملوک و آن ده ادب است. فصل دوم، در بقیة اخلاق ملوک، با بندگان. خاتمه، در حکایتی چند از عدل ملوک اسلام و غیر ملوک از ایشان، و حسن معامله ایشان، با رعیت و غیر رعیت، چون بنده و خدمتکار، و امثال ایشان که مطالعه آن محرض خواننده باشد به اقتدا به ایشان. (همان، 9 - 11)

ابتکارات دره التاج و جدا شدن از قالبهای یونانی

نکته قابل توجه در کتاب دره التاج، این است که هر چند این کتاب طبق نظریة یونانیان حکمت عملی را به سه شاخه اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن تقسیم نموده است، نویسنده از جهات مختلف به نوآوری و ابتکار و فرارفتن از قالبهای یونانیان رفته است؛

حکمت عملی از دیدگاه قطبالدین شیرازی با حکمت عملی در متون مشهور یونانی این تفاوتها را نشان می‌دهد: اول، از لحاظ مباحث و زاویه نگرش در سیاست نویسنده به قالبهای فلسفی صرف، توجه ندارد و گاه از ابزارهای دیگر استفاده می‌کند. دوم، سبک و مباحث سیاستنامه‌ها و دستورالوزراها و بایست‌ها و نبایست‌های شرعی، سیاسی در سطور مختلف کتاب قابل توجه است؛ و این آمیختگی مباحث حکمت عملی با مباحث سیاستنامه‌ها و نصیحه الملوك و اخلاق و شریعت، گاه به قدری است که غلبه با طرف دوم می‌باشد. سوم، استفاده از روش‌های مختلف و محدود نشدن در روش‌های صرفاً ذهنی فلاسفه از مشخصات قابل ذکر در این کتاب است. چهارم، از لحاظ محتوای مباحث و گاه به کارگیری واژه‌ها و الفاظ «دره التاج» سبک مخصوص به خود دارد و در این مورد هم از قالبهای مرسوم حکمت عملی فاصله می‌گیرد. پنجم، طرح مبحث پادشاهی در کنار قالبهای مدینه فاضله، نویسنده را در یک رفت و برگشت بین آرمان و واقعیت در حرکت می‌اندازد؛ و باعث می‌شود کتاب نه جنبه توجیهی و تملق‌گونه به خود بگیرد و نه در آرمان‌ها و مدینه‌های فاضله مطلق جدای از مختصات جامعه مسلمان به خیال‌پردازی مشغول شود؛ در حقیقت این دو بعد در کنار هم، کتاب را در یک ارزش بالایی از لحاظ فکر سیاسی برخوردار می‌کند. ششم، تمام محتوای مباحث نه با تکیه بر دستورات حکمای یونان که براساس آیات شریفه قرآن و اخبار و سیره می‌باشد و از این نظر می‌بینیم که حکمت عملی در اسلام راهی ظریف و باری متصل به احکام و فقه و دستورات دینی پیدا کرده است.

جایگاه عدالت و مردم و توجه به رعیت در دره التاج

کتاب دره التاج مانند اکثر قریب به اتفاق متون اسلامی و منابع ایران اسلامی، بحث عدالت را در محوری‌ترین و رفیع‌ترین جایگاه ممکن قرار داده و در سطر سطر کتاب، روح مبحث عدالت حاضر و ناظر می‌باشد؛ چنانچه نویسنده تعبیری که در معنای سیاست مدنی دارد به عدالت و عدل برمی‌گرداند:

در سیاست مدنی که عبارت از حکم و معدلت کردن است در بلدان و ولایات و اجتماعات و آن را حکمت مدنی خوانند.
(همان، 157)

در مورد عدالت و جایگاه آن در سیاست حکام، جملات و فرازهای قابل توجهی دارد: نویسنده دلسوز و دلرحم و مواظب و حریص به رعایت حال مردم از شر ظلم و بیداد، هر جا فرصت و مجالی می‌یابد به رعایت حال رعیت و خلق و مردم سفارش می‌کند؛ گاه به استناد نقل و گاه با توسل به عقل و احکام عقلیه، تأکید وی تا آنجاست که رعیت را مقدم بر ملک و پادشاهی دانسته، اصل و اساس و ضرورت ملک و سلطنت و حکومت را در رابطه با رعیت و مردم قابل تفسیر و تعریف می‌داند:

رعایا اصل ملک و پادشاهی‌اند از برای آن که تا رعایا نباشند، پادشاهی نباشد و چون رعایا نمانند پادشاهی نماند و چندان که رعایا بیش بود ملک و پادشاهی بیش بود. پس رعایا اصل پادشاهی باشند و چون اصل را نگاه

دارند، فرع بماند... و چون رعایت رعایا واجب است و آن حاصل نشود الاً به عدل، پس عدل کردن از جمله واجبات باشد از برای آنکه شرط واجب، واجب باشد چنانکه در اصول ثابت شده است؛ و نه آن است که حفظ رعایا تنها بر عدل موقوف است بل که بنیاد خلق آسمان و زمین بر عدل است چنان که تقریر آن کرده باشد. (همان، 163)

دقت در محتوای این عبارت و عبارات دیگر کتاب، به خصوص از این نظر مهم است که برخی از نویسندگان سطحی اندیش و غیر متعمق در تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام و ایران «عدالت»، «تأکید به رعایت حال رعیت»، «مردمداری و رعیت‌پروری»، «پاس حقوق كافة عباد» و «وجوب جلب قلوب» را در متون قدما از تفکر یونانی دانسته و در متون سده اخیر تحت تأثیر تفکرات جدید غربی؛ در حالی که متون اسلامی در این مورد از غنای والایی برخوردار است. با دقت در فرازی دیگر از دره التاج با استناد بیشتری به بحث می‌پردازیم:

در آنکه «ترفیه رعایا» موجب درازی عمرست به حقیقت، از آن جهت که چون چنین باشد همه رعایا منصرف باشد به طول عمر و دوام دولت او تا نبادا که بعد از او کسی باشد که ایشان را از او رنجی رسد و اگر پادشاه چنان بود نعوذ بالله که رعایا را از او رنج رسد که ایشان را از او رحمت و آسایش رسد. سؤال، اگر کسی گوید: همت خلق را چه اثر تواند بود با وجود این حدیث که «المقدور کائن» و این حدیث که «قد فرغ

الله من الخلق و الخلق و الرزق و الاجل»؟
 جواب از قواعد حکمی که در قسم اول از کتاب گذشت، جواب حقیقی از امثال این سؤال توان بود و اشارتی به کیفیت تأثیر ادعیه را اثری نبودی، انبیا علیهم السلام در مقاصد خود روی به حق نیاورندی و به دعا مشغول نشدندی.
 (همان، 186)

دره التاج تا آنجا جلو می‌رود که ریاست رئیسی را که حفظ رعیت نکند ریاست مجازی می‌شود:

بدان که نسبت رئیس با رعیت همچنان است که نسبت سر با بدن... همچنان رئیس باید که حفظ و حراست رعیت کند و منافع خود را به ایشان رساند و رعایا تحمل اوامر و نواهی او کنند و آنچه در بایست او باشد، به او می‌رسانند و هر پادشاه که چنین نکند، ریاست او مجازی باشد و او را از سیادت جز نام نباشد.
 (همان، 189)

دره التاج در دوره مغول از ظلم و تجاوز و خونریزی بسیار بیمناک است؛ هر چند در قالب حکمت عملی و طرح مدینه سخن می‌گوید و قواعد تدبیر منزل و سیاست مدن را به رشته نظم می‌کشد، ولی از سطر سطر کتاب معلوم است که وی دغدغه حمایت از مظلوم را دارد و در هر موضع و نکته‌ای دست سلطان را در دست‌درازی به حریم رعیت می‌بندد.

انعکاس واقعیات زمان در دره التاج

قطبالدین شیرازی آن قدر سطحی‌اندیش و خوش‌بین نیست که در دوره خوانین مغولی و در دوران «یاسای چنگیزی» بخواهد برای تقرب و یا کسب

معاش از فیلسوف، پادشاه و یا حاکم دانشمند دم بزند؛ بلکه وی در قالب همان مباحث حکمت مدنی سعی در آموزش قانون و تربیت حکومتی و اخلاق سیاسی به حکام مغولی را دارد؛ در این آموزش، بسیار وسواس و دقت قابل تحسین به خرج می‌دهد تا مبادا ولو یک جا هم که شده، دست ظلم را باز گذاشته حقوق بندگان را ضایع کند. من باب مثل در جایی که از اخلاق ملوک با بندگان سخن می‌گوید برای محکم‌کاری به تأکید مطالب خود پرداخته، نکته‌بینانه می‌نویسد:

هر چند از اخلاق ملوک و غیر ملوک به طریق حکمت محض و هم به سبیل حکمت و شرع چندان گفته شد که در آن کفایت است. اما چند خلق دیگر هست که اشارت به آن از لوازم است: خلق اول، باید که میان رضاء و غضب پادشاه زمانی باشد تا بر بی‌ثباتی حمل نکنند و نگویند که این غضب بر جای بود... خلق دوم، باید که پادشاه آسان‌گیر باشد در چیزی که ملک را زیان ندارد... خلق چهارم، پادشاه باید که از شرب خمر مجتنب و محترز باشد، و هر چند از روی شرع محرم است و دلایل شرعی و عقلی متطابق و متوافق‌اند بر آن، اما از جهت سیادت و پادشاهی و مهتری و سروری اجتناب از آن واجب است به چند وجه: ... وجه سیم، چون پادشاه مست گردد، باشد که در مستی بسیار مستحق را محروم کند و بسیار نامستحق را چیزی دهد و این هر دو مذموم است... وجه پنجم، باشد که در هشیاری، مردمان بد، پادشاه را بر خون‌های ناحق و هتک حرم

مردم و اخذ اموال به ظلم حمل نتوانند کرد، و در مستی این همه ایشان را میسر شود و وبال و بدنامی بر پادشاه بماند. پس معلوم شد که پادشاه با دیگر خلق، در تحریم شرعاً و عقلاً برابریست. اما این وجوه از جهت ملك و پادشاهی به وی مخصوص است. (همان، 198)

دره التاج با طرح مباحث و محتوای غنی خودش از فراز هشت قرن قبل با ما سخن می‌گوید و نه تنها از «عمق و صلابت و قدرت نقد، اجتهاد و انتخاب و ابتکار» متفکران اسلامی حکایت دارد، بلکه آخرین کلام کسانی را که معتقدند که مسلمین لااقل در این شاخه علمی مریدان چشم و گوش بسته و هوادارن خاموش و تقلیدگر فرهنگ سیاسی یونان بوده‌اند را با قید احتیاط مواجه می‌کند و نشان می‌دهد که اندیشمندان اسلامی در اکثر شاخه‌های علوم به طور اعم و شاخه فکر سیاسی به طور اخص حرف‌های جدی و نابی برای فرهنگ و تمدن بشری دارند.

مروری اجمالی به متون مهم فلسفه سیاسی اسلام با توجه به گروه و شاخه حکمت عملی در حوزه ورود و خروج هر یک و منطق و ماهیت مباحث تا حدودی فضایی خاص از نگرش فیلسوفانه با زمینه‌های حکمت عملی را برای ما روشن می‌سازد. اما بحث در این شاخه از تفکر و متون اسلامی و یا نظرات اندیشمندان مسلمان با سایر شاخه‌ها و گروه‌ها اندکی تفاوت و تمایز را نشان می‌دهد، در اینجا مسئله مهم استفاده از الفاظ مشترك و مفاهیم خاص و فرهنگ سیاسی ویژه‌ای است که در دیگر حوزه‌ها هم قابل تحقیق و بررسی است. اما علیرغم این اشتراکات، تمایزات خاصی را هم می‌

توان مورد تحقیق قرار داد، بحث فلسفه سیاسی در ذیل تمدن و تفکر اسلامی با بحث فلسفه سیاسی در ذیل فرهنگ یونانی و غربی یا فرهنگ‌های غیراسلامی، در زیر گروه و طبقه متون فرهنگ اسلامی توجه به عقل، روش‌های عقلانی و منطق خاص و اصول و مبادی فیلسوفان و نام‌های مشترک بزرگان فلسفی بایستی معلوم و ارزیابی شود. در این مورد بحث از شبهه قرار داشتن فلسفه اسلامی به طور عام و فلسفه سیاسی مسلمین به طور خاص، در ذیل نظرات یونانیان مطرح می‌شود.

2- اخلاق ناصری و تدبیر سیاسی خواجه

نصیرالدین طوسی

کتاب اخلاق ناصری نوشته متفکر بزرگ قرن هفتم خواجه نصیرالدین طوسی است که در زمانیانندک قبل از عهد تاخت و تاز مغولان نوشته شده است.

این کتاب اندیشه‌های بلند و فکر پخته خواجه را به خوبی از فراز قرن هفتم، که قرن وحشت و ناامنی است، برای ما بازگو می‌کند. در این کتاب هم «عدالت» در والاترین مقام اندیشه سیاسی جای می‌گیرد و از نظر خواجه بحثی هم به نام «محبت» مکمل و تمام‌کننده این اندیشه خواهد بود. متن کتاب و چگونگی قلم و سبک نگارش و استدلال خواجه، این نکات را به خوبی برایمان آشکار می‌سازد:

و چون مردم به یکدیگر محتاجند و کمال و تمام هر یک به نزدیک اشخاص دیگر است از نوع او، و ضرورت مستدعی استعانت، چه هیچ شخص به انفراد به کمال نمی‌تواند رسید، پس احتیاج به تألیفی که همه اشخاص را در معاونت به منزلت

اعضای يك شخص گرداند ضروری باشد، و چون ایشان را بالطبع متوجه کمال آفریده‌اند، پس بالطبع مشتاق آن تألف محبت بود، و ما پیش از این اشارتی کرده‌ایم به تفضیل محبت بر عدالت و علت در آن معنی آن است که عدالت مقتضی اتحادی است صناعی، و محبت اتحادی طبیعی، و صناعی به نسبت با طبیعی مانند قسری^۱ باشد، و صناعیت مقتدی^۲ بود به طبیعت. پس معلوم شد که احتیاج به عدالت که اکمل فضایل آن است در باب محافظت نظام نوع از جهت فقدان محبت است، چه اگر محبت میان اشخاص حاصل بودی به انصاف و انتصاف^۳ احتیاج نیفتادی. و از روی لغت خود «انصاف» مشتق از نصف بود، یعنی منصف تنازع فیه^۴ را با صاحب خود مناصفه^۵ کند و تنصیف^۶ از لواحق^۷ تكثر باشد و محبت از اسباب اتحاد، پس بدین وجوه، فضیلت محبت بر عدالت معلوم شد. (طوسی، بی‌تا: 77)

3- گلستان و ادبیات سیاسی سعدی

به نظر می‌آید سفارشی‌ترین این‌گونه آثار، که پردازنده آن درست به عنوان کالایی فروشی، اثر خود را در جهت خوش‌آیند ممدوح و خریدار

1. قسری: منسوب به قسر. در مقابل طبع و مرادف با جبر است و حرکت قسری، حرکت برخلاف میل را گویند.
2. مقتدی: اقتداکننده.
3. داد دادن و داد طلبیدن.
4. تنازع فیه: آنچه که درباره آن خصومت می‌کنند.
5. مناصفه: دو بخش کردن، تقسیم به تساوی کردن بر دو بخش.
6. تنصیف: دو نیمه کردن.
7. لواحق: پیوسته‌ها به دنبال چیزی، توابع، ضامم.

ساخته و حتی بزرگ کرده، می‌توان در شناخت زمین و زمان بهره جست. آیا عمق خودکامگی، از این مصراع: «هر عیب که سلطان بپسندد هنر است»، سرازیر نیست؟ و کیست که خشم بی‌منطق سلطان را در مقابل کمترین مخالفت، در این بیت سعدی بخواند؟

اگر خود «روز» را گوید «شب» است این
بباید گفتن آنک «ماه و پروین»

روشن است که گماشتگان و سرهنگان چنان امیرانی هم، بدون کمترین تعمق و تحقیقی در بزهکاری و بی‌گناهی مردم، فرمان بگیر و ببند صادر می‌کرده‌اند؛ این هم شاهدش باز از گلستان با تمثیل روباه که «دیدندش گریزان و بی‌خویشتن، افتان و خیزان، کسی گفتنش چه آفت است که موجب چندین محافت است؟ گفتا شنیده‌ام که شتر را به سُخره می‌گیرند. گفت ای سفیه شتر را با تو چه نسبت است و تو را بدو چه شباهت؟ گفت خاموش! که اگر حسودان به غرض گویند شتر است و گرفتار آیم که را غم تخلیص من دارد؟» سعدی چنین بندبازانه و با این شیوة بیان «شمایی» از اوضاع قرن هفتم را تصویر می‌کند. (اصفهانی، 1364: 11 - 12)

گاه صفات اخلاقی گوناگون به موارد و گروه‌های اجتماعی خاص نسبت داده می‌شود و نویسنده و یا معلم اخلاق، چند پرده از یک فضا را به خوبی تصویر می‌کند؛ تصویری که انعکاسی اجتماعی و سیاسی زمان شاعر و یا نویسنده است؛ در این مورد اندیشه‌های سعدی و نتیجه‌گیری‌ها و پیام‌های اجتماعی‌اش قابل تعمق است. یکی از ادبای محقق در این زمینه معتقد است که:

همچنان که در دنیای واقعی خوبی‌ها و زشتی‌ها بسیار است و گاه در کنار هم،

گلستان نیز این همه را در بر دارد و به صورتی بارز. جلوة خاص گلستان در این است که این عالم رنگارنگ را جلو چشم ما مجسم کرده است. مثلاً پادشاهان و حکمرانان در کشورداری شیوه‌های متفاوت داشته‌اند. یکی از ایشان با آنکه به مرضی هایل گرفتارست برخلاف دستور طبیبان، که زهرة آدمی را تنها داروی او می‌دانند، و علیرغم فتوای قاضی و رضایت پدر و مادر پسری دهقان به نابودی فرزند، راضی نمی‌شود که جوانی را برای معالجه او بکشند و می‌گوید: «هلاک من اولی‌ترست از خون بی‌گناهی ریختن» و در همان هفته شفا می‌یابد. دیگری، یعنی انوشیروان، به ملازمان خود سفارش می‌کند حتی اندکی نمک از روستا به رایگان نستانند و بهای آن را بپردازند «تا رسمی نشود و ده خراب نگردد»؛ و در جواب سؤال ایشان که «از این قدر چه خلل آید؟» می‌گوید: «بنیاد ظلم در جهان اول اندکی بوده است هر که بر او مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده است...» اما همه فرمانروایان از این گونه نبودند. یکی «دست تطاول به مال رعیت دراز کرده بود» و نصیحت نمی‌پذیرفت... وزیران و رجال حکومت نیز طبایع و شیوه‌های مختلف داشته‌اند: یکی سلطانی را بیم می‌داد که «تو مر خلق را پریشان برای چه می‌کنی، مگر سر پادشاهی کردن نداری؟» وزیری صاحب غرض عمرولیث را برمی‌انگیخت که بنده‌ای از خدمت گریخته را بکشد، اما یکی از وزرا هم بود که به زیردستان رحم می‌کرد و صلاح ایشان را به خیر توسط می‌نمود. (یوسفی، 1373: 261 - 262) بنابراین اگر گفته شود اوضاع اجتماعی عصر سعدي در گلستان متجلی است و این یکی از

امتیازات بارز این کتاب است، سخنی نادرست نیست. از خلال این خاطرات و حکایات که سعدي به قلم آورده خوب می-توان به مسائلي مهم و باریک پی برد؛ دربارهٔ اوضاع حکومت، رفتار عمال دیوان، احوال و افکار و روحیات و معتقدات مردم، رسوم جامعه و طرز تفکر طبقات مختلف در آن عهد... در حکایتی بزرگمهر در مقام مشورت، در میان جمع وزرا، نظر انوشیروان را تأیید می‌کند وزیران در نهان از او می‌پرسند: «رأی ملک را چه مزیت بر فکر چندین حکیم؟ گفت: به موجب آن که انجام کارها معلوم نیست و رأی همگان در مشیت است که صواب آید یا خطا؟ پس موافقت رأی ملک اولی‌تر است تا اگر خلاف صواب آید به علت متابعت از معاتبت ایمن باشم». شاید در این حکایت نیز بتوان تصویری از خودکامگی حکام مغول را در زمان سعدي جلوه‌گر گردید؛ خاصه وقتی می‌خوانیم که خلاف رأی ایشان اظهار نظر کردن، به تعبیر شیخ، «به خون خویش دست شستن» بود. این روح محافظه‌کاری و احتیاط، که در بسیاری از حکایات گلستان دمیده شده، نموداری است از محیطی ناامن و بسیاری از واقعیت‌های آن زمان. (همان، 265)

4- قابوس‌نامه رساله‌ای در اخلاق و سلوک

سیاسی

از متون اندرنامه‌نویسی مشهور در زبان فارسی که به مسائل اجتماعی و سیاسی توجه خاصی نموده است، کتاب **قابوس‌نامه**، نوشتهٔ عنصرالمعالی کیکاوس از آل زیار است.¹

¹. عنصرالمعالی از آل زیار بود و پدران‌ش سال‌ها در نواحی شمال ایران، گرگان، طبرستان، گیلان و ری حکومت و امارت

آنچه در قابوسنامه موجب شگفتی است، گذشته از اسلوب ساده و نثر دل‌انگیز عنصرالمعالی و لطف ذوق و حسن تعبیر او در نویسنده‌گی، وسعت اطلاعات و معلومات وی در زمینه‌های مختلف است. نگاهی به فهرست ابواب کتاب و موضوعات گوناگونی که در مورد هر یک، بحث شده است نشان می‌دهد که عنصرالمعالی مردی است پرمایه و کتاب خوانده و در انواع رشته‌های علوم و فنون آن عصر فراوان چیزها آموخته است... عنصرالمعالی با کمال صداقت از لغزش‌های دوران جوانی خود یاد می‌کند... در سخنان امیر کیکاوس، با همه وسعت اطلاعات و دانایی او اثری از فضل فروشی نیست، (همان، 92) «یکی از جنبه‌های درخشان طرز فکر عنصرالمعالی که موجب مزیت کتاب قابوسنامه شده است، توجه او به زندگانی عملی است... مردی که چنین زندگانی را از دریچه عمل می‌نگرد و اعتنای او به مسائل اقتصادی زمان از قبیل جمع کردن مال، خریدن ضیاع و عقار و نکات دقیق بازرگانی نمودار واقع‌بینی اوست، به طبع در هر کاری حد اعتدال و میانه‌روی را سفارش می‌کند و افراط را نمی‌پسندد. (همان، 96)

مردم‌شناسی قابوسنامه

داشتند. خود او دارای سلطنت با شکوه نبود؛ ولی اقتدار و امارت محدودی داشت. به رسم امیران و امیرزادگان تربیت یافته و آداب ملکداری فرا گرفته و در برخی از فنون زمان خود اطلاعات کسب کرده بود. افزون بر همه اینها، در سال‌های عمر، تجربه‌ها آموخته و در شصت و سه سالگی به تألیف قابوسنامه مشغول می‌شود.

نویسنده قابوسنامه بر اثر تجارب بسیار مردم‌شناس است و با احوال و اطوار، خوی‌ها و منش‌های آدمیان و استعدادها و موارد ضعف ایشان خوب آشناست. بدین سبب بسیاری از نکته‌هایی که در هر باب به قلم می‌آورد سنجیده و خردمندانه است... در بسیاری از موارد از جمله در چگونگی سلوک با مردم و رهایی از مضایق و گرفتاری‌ها باز سخنان عنصرالمعالی مبنی بر روان‌شناسی فردی یا اجتماعی اوست. (همان، 97 و 99)

امیر کیکاووس به مناسبت سوابق خانوادگی و امارتی هر چند مختصر، که داشته مرد سیاست و ملک‌داری است و بسا که آرزو می‌کند گیلان شاه نیز بر تخت حکومت تکیه زند. در بسیاری از موارد شمّ سیاسی او، که از همین مردم‌شناسی وی مایه گرفته است بروز می‌کند. آنجا که از سخنان «دانستی و ناگفتنی» یاد می‌کند. یا می‌گوید «بسیاردان کم‌گویی باش نه کم‌دان بسیارگویی» یا «هر سخنی که بگویند بشنو و لکن به کار بستن شتاب زده مباش» اندکی از این خویشتن‌داری و سیاست‌منشی را می‌توان دید. باب بیست و نهم در اندیشه کردن از دشمن درس سیاست زندگی است. اما وقتی عنصرالمعالی از خدمت کردن پادشاه، آداب ندیمی پادشاه، وزارت و خاصه آئین پادشاهی یاد می‌کند درست در موضوعی سخن می‌راند که بیشتر از هر چیز در شأن اوست و در دنیای سیاست آن روز را با همه فراز و نشیب‌ها، اضطراب‌ها، سوء ظن‌ها و درشتی و ناهمواری‌های آن تصویر می‌کند. وزیر را

بیم می‌دهد که «هر جایی که پادشاه باشد از وی جدا مشو و وی را از حال خویش بنگردانند» و پادشاه را آگاه می‌کند که «هر کسی را که وزارت دادی وی را در وزارت تمکینی تمام کن تا کارهای تو و شغل مملکت تو بر او بسته نباشد. و به اقربا و پیوستگان او نیکویی کن، به معاش دادن و خوبی کردن تقصیر مکن اما خویشان و پیوستگان وی را عمل مفرمای که یک باره پیه به گربه نتوان سپردن. «حتی وقتی در قابوس‌نامه می‌خوانیم» دوست را به دوستی چیزی می‌آموز که اگر وقتی دشمن شود تو را آن زیان دارد و پشیمانی سود نکند. «لحظه‌ای این نکته به خاطرمان خطور می‌کند که این‌گونه محافظه‌کاری در دوستی، از قلم مردی سیاست‌شناس و دوران‌دیش تراویده است. در هر حال سیاست مطلوب عنصرالمعالي در کتاب او جلوه‌گر است که وزیر را به دادگری و آبادانی و پادشاه را به مشورت با خردمندان و رعیت‌پروری و داد و دهش و باخبری از حال ملک و کار به کاردانان سپردن و فرمان خود را خوار نداشتن سفارش کرده است. تأکید به اینکه «پند حکما و ملوک شنیدن دیده خرد را روشن کند» و اهتمام نویسنده در گردآوری پندهای انوشیروان در باب هشتم کتاب و برخی داستان‌ها و وقایع با عبرت از پادشاهان و بزرگان همه درس‌ها و نکته‌آموزی‌هایی است که مردی پخته و خوش فکر در آئین ملک داری و نگاه داشت مردم بیان می‌کند. (همان، 100 -

قابوسنامه مانند اکثر قریب به اتفاق متون سیاسی در اسلام و ایران «گوهر عدالت» را چشم و چراغ حکومت معرفی می‌کند و از بیداد و ظلم، سخت‌پرهیز می‌نماید، و بر این مهم چنان تأکید می‌ورزد که عزت و ذلت و دوام و بقای حکومت‌ها را در سایه آن معرفی می‌کند؛ لذا فرزند خود گیلانشاه، را در مقام فروانروی پدران راه‌نمایی می‌کند: بر خلقان خدای تعالی رحیم باش... بیداد را در دل خویش راه مده که خانه ملکان دادگر دیر بماند و قدیمی گردد و خانه بیدادگران زود پست شود زیرا که داد آبادانی بود و بیداد ویرانی. (عنصرالمعالی، 1345 ش: 228 - 233)

5- خردنامه و تلاقی اخلاق و سیاست

رسالة خردنامه از مقالات حکما که نام نویسنده آن به درستی معلوم نیست و فقط می‌توان حدس زد، رساله‌ای است که از فاصله قرن چهارم تا ششم هجری می‌باشد. این رساله که از آثار اخلاقی بسیاری استفاده نموده و حاوی نکته‌های اخلاقی فراوانی از آثار مزبور می‌باشد، به نحوی که می‌تواند در بخشی از آن به خوبی نوعی اندرزنامه سیاسی را مشاهده کرد. در این رساله توجه و عنایت به منابع مهم اندرزنامه نویسی و اخلاق دوران اسلامی مانند **کلیله و دمنه، الادب الکبیر ابن مقفع، قابوسنامه، جاویدان خرد ابن مسکویه، وصیت‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی** و چند اثر دیگر به وضوح قابل تحقیق است. اما اینکه این شباهت‌ها چقدر به اصالت این اثر، مربوط می‌شود، خود بحث دیگری است که مربوط به این

تحقیق نمی‌شود. (مجتبی مینوی، بی‌تا: 23 - 35) آنچه که در بررسی این رساله برای ما مهم است نگرش و اندرز و ورود اخلاق در سیاست و حکومت می‌باشد. در این مورد نیز بسط عدالت و رفع ظلم و ستم و توصیه به دادگری، محور توجه و تمرکز نویسنده ناشناس رساله بوده است. در رساله مزبور ذیل عنوان «صفت خصلت-های ملوک که چگونه باید» می‌خوانیم:

ملك، تیز فهم باید و بلند همت و فراخ اندیشه، و پیش بین و عاقبت‌شناس، و بررسنده از کارها، و آهسته به وقت خشم، و مهربان بر رعیت و دوست‌دار دین، و خدای ترس.

و هر ملکی که پادشاهی را خادم دین گرداند؛ او سزاوار ملك باشد و هر ملکی که دین را خادم پادشاهی گرداند؛ پادشاهی بر وی و بال گردد و زوال پذیرد. والسلام من اتبع الهدی.

حق پادشاهان به چهار چیز توان گزاردن: یکی که راز ایشان نگاهداری و دیگر آنکه رأی‌ها و راه‌های نیک، ایشان را بنمایی. و سیم آنک کرده‌ای کرده ایشان را بستایی. چهارم طایفه هر گونه که تو را دارند خرسند باشی و قناعت کنی.

موبدان، ایدون گفته‌اند که: دین و ملك هر دو برادرانند. دین بنیاد ملك است و ملك بردار دین است.

و ملك را هفت هنر بیاید تا شایسته ملك باشد: رادی کردن با سزاواران، بردباری کردن اندر گناهی که ملك و پادشاهی را زیان ندارد، و شکیبایی بهر چیزی، و گرامی داشتن خداوندان دین و

دانش، و بی‌بیم داشتن رعیت را، و دانستن اندازه و مقدار و منزلت هر کسی، و رأی و سگالش و راز با دانایان و فرهنگیان و پارسایان و دوستداران خویش کند. (همان، 93 - 94)

جور پادشاه و اثر آن در جامعه

نویسنده خردنامه در مورد نفي ظلم از حکومت و اثرات آن در انحطاط نظام سياسي و اجتماعي مسلمين مي‌نويسد:

چون جور پادشاه بسيار گردد پادشاهي بشورد و چون دروغ گسترده شود؛ کينه خيزد و از کينه جنگ و عداوت و تباهي دين بود و از تباهي دين، ويراني جهان بود و از ويراني جهان، خون ريختن و زوال خواسته و از راستي، پرهيزگاري بود. و از پرهيزگاري، سازگاري و يارمندي بود. و از يارمندي، نگاه داشت و از نگاه داشت دين، آباداني جهان بود. و از آباداني جهان، ايمني جان و خواسته بود. و از ايمني جان و خواسته، خشنودي خدای بود - عزوجل. (همان، 93)

در قسمت آخر رساله **خردنامه**، وصيتنامه خواجه نظام الملک طوسي آورده شده است. اين وصيتنامه از ماهيت حکومت و تحولات سياسي که در اثر مرگ يك وزير مقتدر حادث مي‌شده است، براي ما سخن مي‌گويد. تلفيق اخلاق با سياست و سبک و سياق اخلاقي در اين فراز، در قالب نصيحت و بيان اندرز حاوي نکات مهم اجتماعي و سياسي مي‌باشد؛ از جمله اين نکات،

بی‌اعتباری مقام و پایان تلخ هر کسی است که بخواهد از مقام و قدرت سیاسی استفاده دنیوی داشته باشد:

این پیرگفته است که: مرا در این دولت خدمت‌هایی پسندیده است و آثار مشهور و اولیای نعمت را بر من حق نعمت. هرگز خلافی نکرده‌ام و خیانتی روا نداشته‌ام. و از شفقت و خدمتکاری هیچ باز نگرفتم. و خزانه و رعیت و انصاف و ایمنی گذاشتم. آنچه کرده‌ام در صلاح دولت و مصلحت کافه رعیت، پس از وفات من ظاهر شود. چون تدبیر جهان به دیگری منوط گردد، تقدیر و قیاس و ظن چنان است که: هیچ کس پس از من، یک ماه شغل جهان بر نظام راست نتواند راندن و التقدير لله عزوجل.

عمر در این خدمت گذاشتم. و عادت این دولت چنان است که چون خدمتکاری برود؛ ماندگار را نکو دارند. من رفتم و خلیقی انبوه، خرد و بزرگ، بیشتر از آن اطفال، گذاشتم. در معنی ایشان، اعتماد بر فضل ایزد - تعالی - است و دیگر بر حسن رأی سلطان. ما عداوتی که حق خدمت من ضایع نکند و وصایت خداوند سلطان شهید - رحمه الله علیه - در باب من فرونگذارد. چه، اگر تعهد مجلس عالی نباشد؛ پرده ایشان دریده شود، که حال و دخل من پوشیده نبودست.

به حلیت و نام و ننگ روزگار همی گذاشته‌ام، و به ظاهر تجملی و ستوری و کلوخی و غلامی داشته‌ام که از این چاره نبود است. اما در باطن من هیچ نبود است و نیست. و طمع دارم که اگر طوس

به کسی ارزان دارد از حشم، به کسی دهد که نیکو سیرت و خوب معاملت باشد، تا آن رعایا را نیک افتد. (همان، 119)

6- اخلاق الاشراف طنز سیاسی عبید زاکانی

متون ادبی که با شیوة طنز¹ نگارش یافته بعنوان یکی از منابع غنی و خواندنی در زمینه تفکر سیاسی و نقد اجتماعی به شمار می‌رود. در مورد برداشت سیاسی از متون طنز می‌توان به دو رساله **اخلاق الاشراف** و **دلگشا** نوشته عبید زاکانی توجه نمود و نکات در خور تعمق و دقیقی را به دست آورد. در این مورد یکی از محققین می‌نویسد:

در طنز عبید هر کلمه و عبارتی نیشی و کنایه‌ای است بر جامعه‌ای که در آن مردی و مردانگی مرده و مسخرگی و دلکچی و بی‌آبرویی رایج بود و شیوه‌ای عمومی... (یوسفی، 1373: 1، 293)

¹ در تفاوت هزل، هجو، فکاهی با طنز باید گفت که «هجو، موجب آشفته‌گی خاطر و خشم می‌شود و انسان را از کمال باز می‌دارد و اثر بد می‌گذارد و از آن، فساد متولد می‌شود و لذت آنی آن پرده بر مفساد می‌کشد. هجو منبعث از غرض است؛ یعنی قطع امید از فایده‌ای که چشمداشت شاعران است. در هجو، غلبه با رکاکت لفظ، و در طنز، غلبه با صیانت نفس. هزل را نیز با طنز تفاوت‌هایی است هزل، بیان‌کننده درگیری‌های جامعه نیست، طراحان ناتوان نقص‌های فردی است. طنز با فکاهت نیز تفاوتی بزرگ دارد؛ زیرا هدف فکاهی‌نویسی، آفرینش فضای شاد است و هدف طنزنویسی، اصلاح و انتقاد آمیخته با نیشخند. به تعبیر دیگر، فکاهی نویسنده موجودی است نومید و خوش خلق که به اصلاح وضع امیدی ندارد و با ایجاد فضای شوخ و شاد، درصد تحمل‌پذیر کردن تلخی‌های زندگی است. حال آنکه طنزنویس موجودی است امیدوار و بدخلق که کار خود را در اصلاح وضع، مؤثر می‌داند و نیز این نکته در خور ذکر است که تلخی و بی‌زۀ موجود در طنز را فکاهت، به هیچ روی ندارد...»

نویسنده در تحلیل محتوای کتاب اخلاق الاشراف می‌نویسد:

اخلاق الاشراف در هفت باب است، هر باب در یکی از خصائل مهم بشری که عبید آن را در محیط خویش فراموش و دگرگون می‌یافته است، (همان، 296) سخن از عدالت، یعنی موضوعی که نه تنها در محیط زندگی عبید، رسمی منسوخ بلکه مانند کیمیا نایاب می‌نمود. اعتقاد «اکابر سلف» که عدل را پایه استواری آسمان و زمین می‌دانستند و یا به آیه شریفه استناد می‌جستند که خداوند عدل و احسان را دستور فرموده است، دیگر فراموش شده بود. عبید می‌گوید: اگر پیش از این همگان «دائم همت بر اشاعت معدلت و رعایت امور رعیت و سپاهی» می‌گماشتند، در اشتباه بودند! زیرا اشراف ما این سیرت را سوء سیرت و عدالت مستلزم خلل بسیار... آن کس که حاشا عدل بورزد و کسی را نزند و... خود را مست ن سازد و بر زیر دستان اظهار عربده و غضب نکند مردم از او نترسند. (همان، 299)

عبید در باب زمانة خود می‌نویسد: صاحب حیا از همه نعمتها محروم باشد و از اکتساب جاه و اقتناء مال قاصر؛ زیرا مشاهده می‌رود که هر کس که بی‌شرمی پیشه گرفت و بی‌آبرویی مایه ساخت پوست خلق می‌کند، هر چه دلش خواست می‌گوید خود را از موانع به معارج می‌رساند... و آن بیچاره محروم که به سمت حیا موسوم است پیوسته در پس درها بازمانده و در دهلیزخانه‌ها سر به

زانوی حرمان نهاده چوب دربانان خورد... و به دیده حسرت در اصحاب وقاحت نگرد (همان، 302) در آن روزگار رسم‌ها و شیوه‌های مردمی از رونق افتاده بود، هر کسی به نوعی بساط زور گسترده بود و مردم را می‌آزرد. افراط و تفریط در همه چیز راه یافته بود و نمودار جامعه‌ای بود نابسامان. نه کسی بر کسی اعتماد داشت و نه می‌توانست به مال و جان و ناموس خود ایمن باشد. در چنین محیطی کسی امنیت و آسایش خاطر نداشت. شهرها هر روز به دست قدرتمندی غارت می‌شد و دست به دست می‌گشت... گزافه نیست اگر عبید، حیا و صدق و وفا، رحمت و شفقت را نیز جزء شیوه‌های منسوخ می‌آورد. (همان)

نویسنده در جمع‌بندی کتاب **اخلاق الاشراف** به این سؤال مهم می‌رسد که آیا در رابطه با مردم رحمت و شفقت قدرتمندان معنایی دارد یا نه؟ و خود از زبان عبید به این سؤال پاسخ می‌دهد که:

جواب عبید منفي است، اینان «به غایت منکر این قسمند. می‌فرمایند که هر کسی بر مظلومی یا بر محرومی رحمت کند عصیان ورزیده باشد!... سگ گرسنه، زاغ کور، بز لاغر به...» پس شخصی که به ظلم یا حرمان دچارست شایسته آن است! و اگر «تو خواهی که بر او رحمت کنی عصیان ورزیده باشی... پس واجب باشد که بر هیچ آفریده‌ای رحمت نکنند و به حال هیچ مظلومی و محرومی و یتیمی و معیلي و درویشی و خدمتکاری که بر در خانه‌ای پیر یا زمین‌گیر شده باشد التفات ننمایند! بلکه... بدان قدر که توانند

اذیتی بدیشان رسانند تا موجب رفع درجات و خیرات باشند! (یوسفی، 1373: 1، 304)

7- تاریخ بیهقی و نگرش سیاست بین ابوالفضل

بیهقی

از دیگر متون معتبر تاریخی که در نوع خود کم‌نظیر بوده و دارای ارزش‌های زیادی می‌باشد، کتاب تاریخ بیهقی نوشته ابوالحسن علی بن زید بیهقی^۱ است. و در جایی از کتابش می‌نویسد:

در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست که احوال را آسان‌تر گرفته‌اند و شمه‌ای بیش یاد نکرده‌اند، اما من این کار پیش گرفتم می‌خواهم که داد این تاریخ به تمامی بدهم و گرد زوایا و خبایا برگردم تا هیچ از احوال پوشیده نماند و اگر این کتاب دراز شود و خوانندگان را از خواندن ملالت افزاید، طمع دارم به فضل ایشان که مرا از مبرمان نشمرند که هیچ چیز نیست که به خواندن نیرزد که آخر هیچ حکایت از نکته‌ای که به کار آید خالی نباشد. (بیهقی، 1324ش:

(11)

این کتاب در کنار مزایای تاریخی و اجتماعی بسیاری که در خود ذخیره دارد، از اندیشه و نگرش سیاسی و اجتماعی نویسنده‌اش نیز خبر می‌دهد و از سوی دیگر انعکاس افکار

^۱ ابوالحسن علی بن زید بیهقی هشتاد و پنج سال زندگی کرده و بیشتر زندگی سیاسی در دوران سلطنت مسعود غزنوی بوده است. زندگی وی در انقلابات و تحولات روزگار سپری شده است. وی نوزده سال به نیابت بونصر مشکان در دیوان رسالت دبیری می‌کرد. مدتی مورد غضب واقع شد و به زندان افتاد و بعد از آزادی از زندان یادداشت‌ها، تجارب و خاطراتش را در سی جلد تصنیف نمود.

سیاسی زمانه و قرنی است که بیهقی در آن می‌زیسته است.

به حقیقت می‌توان گفت کتاب بیهقی تاریخ تمام نمای دوره غزنوی است؛ تصویر کامل صورت ظاهر و سیرت و اخلاق گروهی از اشخاص تاریخی، بسیاری از آداب و رسوم مربوط به دربار و حکومت و طبقات مختلف مردم، تشکیلات آشکار و محرمانه دولت، حدود اختیارات و وظایف عمال حکومت، طرز تفکر و احساسات مردم نسبت به سلطان و عمال او، مراسم جشن‌ها، عیده‌ها، سوگواری‌ها، خلعت بخشیدن‌ها، و... (یوسفی، 1373: 26)

تاریخ وی بدین صورت که هست نشان می‌دهد نویسنده مردی است مردم‌شناس، دانا و بیدار دل و از رموز سیاست ملک آگاه و بصیر... ملاحظه بفرمایید در اینجا چگونه در کمال اجاز دلیل فرمانبرداری لشکریان را نسبت به امیر محمد بیان می‌کند: خبر بدو (امیر مسعود) رسید، از نامه‌های ثقات که امیرمحمد به غزنین آمد و کارها بر وی قرار گرفت و لشکر به جمله او را مطیع و منقاد شدند، که گفته‌اند: الدنيا عبید الدینار و الدرهم. امیر مسعود رضی الله عنه بدین خبر سخت دل مشغول شد. (همان، 27)

8- تاریخ جهانگشای جوینی و اندیشه سیاسی

عطاملك جوینی

برای مثال از اندیشه سیاسی در متون معتبر تاریخی، می‌توانیم به قسمتی از کتاب **تاریخ جهانگشای جوینی** نوشته عطاملك جوینی نظر کنیم. این مورخ و متفکر نامدار ایران اسلامی در نقد اجتماعی - سیاسی از زمانه خود می‌نویسد:

به سبب تغییر روزگار و تأثیر فلک دَوّار و گردش گردون دون و اختلاف عالم بوقلمون، مدارس درس مندرس و معالم علم منظمس گشته و طبقة طلبه آن در دست لگدکوب حوادث، پایمال زمانة غدار و روزگار مکار شدند و به صنوف صروف فتن و محن گرفتار و در معرض تفرقه و بوار معرض سیوف آبدار شدند و در حجاب تراب متواری ماندند.

هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد

زانک اندر دل خاکند همه پرهنران
 کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند و
 تحرمز و نمیمت را صرامت و شهامت نام
 کنند... و زبان و خط ایغوری را فضل و
 هنر تمام شناسند، هر یک از ابناء السوق
 در ذی اهل فسوق امیری گشته و هر
 مزدوری، دستوری و هر مزوری، وزیری و
 هر مدبری، دبیری و هر مستدفی، مستوفی
 و هر مسرفی، مشرفی و هر شیطان، نایب
 دیوانی و هر خری، سر صدری و هر شاگرد
 پایگاهی، خداوند حرمت و جاهی و هر
 فراشی، صاحب دورباشی و هر جافی،
 کافی و هر خسی، کسی و هر خسیسی،
 رئیسی و هر غادری، قادری و هر
 دستاربندی، بزرگوار دانشمندی و هر
 جمالی از کثرت مال با جمالی و هر حمالی از
 مساعدت اقبال با فسحت حالی... در چنین
 زمانی که قحطسال مروت و فتوت باشد و
 روز بازار ضلالت و جهالت، اختیار ممتحن
 و خوار و اشرار ممکن و در کار کریم
 فاضل تافته دام محنت و لنیم جاهل
 یافته، کام نعمت هر آزادی بی‌زادی و
 هر رادی مردودی و هر نسبی بی‌نصیبی و
 هر حسیبی نه در حسابی و هر داهی بی‌قرین
 داهی‌ای و هر محدثی رهین حادثه‌ای و هر
 عاقلی اسیر عاقله‌ای و هر کاملی مبتلا

به نازلہ ای و هر عزیزى تابع هر ذلیلی
به اضطرار و هر باتمیزی در دست هر
فرومایه ای گرفتار... (جویی، 1334ش)

9- دستورالوزراء و ظهور سیاست سلطان حسین واعظ استرآبادی

از کتب دیگری که در این قسمت جا دارد و به
ذکر و معرفی اجمالی آن اهتمام می‌ورزیم، کتاب
دستورالوزراء^۱ نوشته سلطان حسین واعظ
سترآبادی است.^۲ این متن سیاسی دوران صفویه
که با مثال‌های تاریخی و شواهد عملی و تجربی
همراه است، بعد از هر حکایت و مثالی که
می‌آورد، با نتیجه‌گیری‌های اخلاقی و سیاسی در
باب حکومت و کشورداری بحث خود را به انجام
می‌رساند. **دستورالوزراء** مانند بیشتر آثار
سیاسی و اجتماعی دوران اسلامی، به بحث عدالت
و مردم‌داری، بعنوان محوری مهم برای حاکمان
و حکومت‌کنندگان، تکیه می‌کند و با شیوة خاص
خود، بعد از ذکر حدیث شریف نبوی و در قالبی
تاریخی، در این مهم نتیجه می‌گیرد:

۱. خود مؤلف نام کتاب را تصریح نکرده است. تنها نسخه
خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است و در
صفحه اول، عنوان رساله با خطی غیر از خط متن نوشته شده
است: رساله‌ای است در «فن وزرات و امارت». نگارنده
فهرست آستان قدس، نامش را به تعبیر خود دستورالوزراء
گذاشته و صاحب **الذریعه** نیز در ج 8، ص 170، همان
نامگذاری را پذیرفته است. بدین لحاظ، چاپ کتاب در سال
1345 ش، با همین عنوان صورت گرفته است.

۲. سلطان حسین واعظ سترآبادی، معاصر شاه عباس اول بوده
و در ظاهر تا زمانی شاه عباس ثانی نیز زنده بوده است.
وی در زمرة شاگردان شیخ بهایی و شهید ثانی است، و بنا
به روایتی قوی، اگر نام دیگر نویسنده، سلطان العلماء یا
خلیفه سلطان باشد، وی مدت‌ها وزیر شاه عباس اول و شاه
صفی و شاه عباس ثانی بوده است؛ به همین دلیل می‌توان گفت
که نگارش کتاب بین سال‌های 1055 تا 1064 قمری انجام یافته
است. از نویسنده، متن سیاسی دیگری هم به نام **توضیح الاخلاق**
سراغ داریم که به دستور شاه صفی در 1051 قمری کتاب **اخلاق**
ناصری را به عبارات ساده و روشن‌تری درآورده است.

اذا اراد الله بالامير خيرا جعل له وزير صدق؛ ان نسي ذكره و ان ذكر اعانه؛ روایت شده از رسول ملك علام عليه الصلاه و السلام، که هرگاه خداوند ذوالجلال و الاکرام خیر خواهد به امیری از امرای اسلام، وزیر راستگو و راست قلم به خدمت او می‌نماید قیام، که اگر آن امیر از امر رعیت غافل باشد، او را از آن به یاد آورد و اگر به خاطر خطیر عالی‌طور نماید، در اجرای آن معاونت نماید. در تاریخ مذکور است که سلطان ملکشاه سلجوقی مبلغ بیست و یک هزار دینار که دو هزار و یک صد تومان رایج‌الحال باشد، از مال میراثی خود که حلال‌تر از آن نداشت، همه ساله به فقرا و مساکین و علما و فضلا صرف می‌نمود. و جمعی به عرض رسانیدند که این مبلغ را صرف لشکریان باید کرد که چون لشکر اضافه می‌شود، مملکت نیز مضاعف می‌شود و مداخل بیشتر می‌گردد. سلطان به وزیر خود نظام الملك طوسی این معنی را امر فرمود. نظام الملك گفت: امر از سلطان است، آنچنان که فرماید، مجری است؛ اما فقیر را واجب‌العرض هست به شرط که در خلوت طلبیده، گفت: آنچه خواستی گفت، اکنون بگو که از نماز فارغ شده، دل نرم و سینه گرم حاصل است. گفت: ای سلطان زمان! هرگاه آن مبلغ که فرمودید، به لشکر داده شود، پس تو را در پناه ایشان باید بود و چون به علما و فقرا داده شود، ایشان در هنگام استجابة دعا در سحرگاهان که همه به خواب خوش باشند، چشمان گشوده، با دل بریان و چشم گریان روی نیاز بر زمین، دست بر آسمان، از کمال ارادت تیر سعادت بر هدف اجابت آرند؛ لشکر و رعیت در پناه دعای ایشان و پادشاه در

حمایت لشکر و ما در حمایت پادشاه به یمن
توفیقات الهی بگذرانیم.

نبایدت که پریشان شود قواعد ملک
نگاه دار دل مردم از پریشانی
چنین که طایفه‌ای در پناه جاه تواند
تو در پناه دعا و ثنای ایشان
(استرآبادی، 1345، 19 - 20)

وزیر باید که اگر رأی امیر مخالف مصلحت
و تدبیر سانج شود، اول با او ممشاه و
موافقت نماید و بعد از آن بر سبیل
تلطف آن را از خاطر او بیرون برد؛ چه،
حکما گفته‌اند که: ملوک و حکام به
منزلة سیل باشند که از سر کوهی
درآید. اگر کسی خواهد که آن را به یک
دفعه به طرف دیگر گرداند، هلاک شود؛
اما اگر به اول بگذارد و به مدارا یک
جانب از خار و خاشاک بلند گرداند،
گردانیدن آسان شود. (همان، 20)

دستورالوزرا در آخرین سطور کتاب، با طرح
مسئله معاد و یادآوری آن، دعوت به عمل صالح
و عدالت و قضای حوایج مسلمین را به مصادر
امور، اینگونه توصیه می‌کند:

ای آنانی که در ملوک و سلاطین از جمله
مقربیناید و صاحب عمل در این سرای عمل
و صاحب اعتبار در این سرای بی اعتبار،
به حکم «فاعتبروا یا اولی‌البصار» چشم
دل باز نموده، از گذشتگان حاصل نمایید
اعتبار. و به قضای حوایج مسلمین، در
سلك اولیاء مقربین خالق زمان و زمین
درآمده، به تسکین خاطر مسکین پیش‌دستی
نموده تا در روز پسین نمانید خائف و

حزین که: الا ان اولياء الله لا خوف عليهم
و لا هم يحزنون. (همان، 64)
فصل مربوط به کتابهای سیاستنامه،
دستورالوزراء، تاریخ الوزراء و تحفه الملوك،
از فصولی است که در متون و منابع تاریخ
اسلام و ایران اسلامی، دارای محتوا و غنای
بسیاری است و کتابهای مهمی را شامل
می‌شود.

10- سیاست، تحولات اجتماعی و اندیشه سیاسی در رسائل فتوت نامه نویسی

از آثاری که در متون اخلاقی سده‌های گذشته
حاوی نکاتی در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی
می‌باشد، آثاری است که به نحوی با فتوت
نامه‌ها مرتبط است. این آثار به طور خاص
دیدگاه ویژه‌ای را از منظر گروهی و یا
عقیده‌ای بیان می‌کنند که روزگاری پرفراز و
نشیب را گذرانیده‌اند. فتوت‌نامه در اصل از
لغت «فتی» گرفته شده است و در لغت عرب به
کسی گویند که پای در دوران جوانی نهاده
است. در فرهنگها فتوت (به ضم اول و دوم و
تشدید و فتح سوم) را جوانمردی و مردی معنی
کرده‌اند.^۱ البته این واژه در دوران‌های
تاریخی و تحولات سیاسی تاریخ اسلام و ایران و
سایر بلاد اسلامی با فراز و نشیب‌های گوناگون
مواجه شده است، مخصوصاً که در کنار این

۱. در این زمینه، تحقیق در محتوا و کم و کیف کتاب‌های
ذیل مفید خواهد بود:

محمدبن علی بن طباطبا معروف به ابن طقطقی، الفخري في
الآداب السلطانية و الدول الإسلامية، فصل این کتاب، در آداب
ملك‌داری و سیاست سلطنت، و فصل دوم آن، درباره دولت‌ها
از صدر اسلام تا پایان خلافت عباسی است. کتاب هندوشاه
نخجوانی به نام تجارب السلف، تحریری از کتاب ابن طقطقی است.

۲. در جنگ احد در حق امام علی بن ابی طالب (ع) گفته شد
«لا فتی الا علی» و این مطلب نشان از آن دارد که این
واژه در تاریخی سیاسی صدر اسلام دارای ارزش خاص و قابل
بررسی بسیار است.

مسئله، طایفه‌ای که خود را جوانمردان و یا عیاران و فتیان می‌دانستند با این عنوان در بسیاری از تحولات اجتماعی و تاریخی جای پای داشته‌اند.

در این تحقیق، ما با نقش اجتماعی این قشر و یا رتبه اجتماعی آنان کاری نداریم، بلکه آنچه که برای ما در این نوشتار اهمیت دارد رسائل و آثاری است که به نحوی به مسئله فتوت مربوط می‌شود و بنظر می‌رسد بخشی از آثار اخلاقی را شامل می‌شود؛ آثاری که به نحوی با مسئله فتوت ارتباط داشته و در نامشان به‌صورتی واژه فتوت‌نامه و مشتقات آن آمده است. البته اساس این آثار در زمینه‌های عرفانی، اخلاقی و اندرزنامه‌نویسی می‌باشد، ولی در لابه‌لای این مطالب می‌توان به نحوی موضع‌گیری و جهت‌یابی‌های اجتماعی را ملاحظه کرد و نوعی فکر سیاسی را تحقیق نمود.

جوانمردان در جامعه اسلامی

در مورد آئین جوانمردی و مرتبه اجتماعی آن از دو دیدگاه می‌توان سخن گفت و فهمید که مسئله فتوت در تاریخ تحولات دوره اسلامی تفاوت‌هایی را نشان می‌دهد؛ در یک طرف دیدگاه و تعبیر افرادی همچون شیخ ابوالفتوح رازی وجود دارد که معتقدند:

ایشان جوانمردانی بودند که به خدای ایمان آوردند، از آنجا گفتند که اصل جوانمردی ایمان به خداست، اگر آن را که از سر کفر ایمان آرد او را جوانمردی رسد، آن را که ایمان آرد لاعن کفر لا جرم چنانکه در ایمان رجحان هست، در فتوت آن رجحان دادند او را که از همه جهان نفی کردند و او را اثبات، بر

زبان جبرئیل، که لاسیف الا ذوالفقار و لافتی الاعلی. (رازی، 6، 395)

درباره فتوت در منابع معتبر و عالمانه دینی و مذهبی بیش از این گفتاری نمی‌توان یافت و هر تفسیری را که بنگریم، کم و بیش همین اندازه یا کمتر در باب فتوت بحث کرده‌اند بنا بر این اطلاعات مربوط به فتوت را نخست در کتابهای صوفیان، و سپس از فتوت‌نامه‌ها و داستانهایی عوامانه‌ای که با شور و اشتیاق و صمیمیت تمام، جنبه‌های مثبت این مسلک را گشوده‌اند باید یافت. (کاشفی سبزواری، 1350ش: 15)

اما در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس به‌خاطر انحطاط جامعه اسلامی که ناشی از فساد دولتها و نظام سیاسی حاکم بود و سنتها و ارزشهای اسلامی تحریف و تبدیل گشته بودند، مرتبه اجتماعی جوانمردان نیز با عناصر دنیاطلب و افعال مذموم مخلوط شده و کسانی که در آن روزگار به نام جوانمرد خوانده می‌شدند گاه این‌گونه بودند که:

گروهی از طالبان دنیا و دوستداران لهو و لعب و خواستاران لذت و عیش به فتوت روی آوردند و جنبه دلیری و شجاعت آن را که نخست برای مقابله با دشمنان دین و ملت مورد استفاده قرار می‌گرفت به جلدی و گریزی و همان راه و رسمی که کم و بیش اکنون نیز در بین داش مشدیها رایج است بدل کردند. در این فتوت، میگساری و تفریح و لذت و موسیقی و آواز و بالا چاقی کردن و زورمندی نمودن

از صفات بارز بود و البته اینگونه جوانمردان لذتطلبی را با بعضی صفات اصلی فتوت چون درست‌قویی و وفای به عقد و بزرگواری و بخشندگی جمع کرده بودند. در اواخر عصر بنی‌امیه در ثلث اول قرن دوم در شام و عراق طبقه‌ای از مردم که فتیان خوانده می‌شدند برای تفریح و میگساری و آواز خواندن فراهم می‌آمدند و داشتن آواز و غنا و طرب از شرایط بارز ایشان بود. (همان، 19)

با درست‌شدن آداب و رسوم و سپس راه یافتن برخی از رفتارها و اندیشه‌های آئین جوانمردی به عرصه شعر و شاعری، کم‌کم این افراد به صورت دسته‌های اجتماعی متمایز ظهور کردند. با گذشت ایام آداب و اطوار ناپسند و یا پسندیده‌ای که به اینها ملحق گردید به زمان و سلطه حکومت‌ها بستگی پیدا می‌نمود. تا اینکه در عصر آل‌بویه در عراق جوانمردان و عیاران به صورت دسته‌های مخالف و موافق شیعه و سنی در صحنه‌های اجتماعی ظاهر شدند. ابن اثیر در ذیل وقایع سال 361 هجری می‌نویسد:

در این سال در بغداد فتنه‌ای بزرگ افتاد و مردم دسته شدند و عیاران پدید آمدند و فساد را آشکار کردند و در میان ایشان گروه‌هایی به نام «نبویه» و «فتیان» تشکیل شد و سنیان و شیعیان و عیاران در هم افتادند و مال‌ها به تاراج رفت و مردم کشته شدند و خانه‌ها بسوخت و از جمله محله کرخ بغداد که مسکن شیعه مذهبان و جایگاه

بازرگانان بود، آتش گرفت و بدین سبب دشمنی بین نقیب ابواحمد موسوی فرزند شریف رضی و ابوالفضل شیرازی وزیر بالا گرفت و در این فتنه گروهی از سران عیاران سلطه و فرمانروایی در بغداد را میان خود قسمت کردند. (همان، 25)

در طی سنوات و دهه‌ها و سده‌های بعدی مسئله جوانمردان ابعاد دیگری پیدا می‌کند، اما آنچه که به این تحقیق مربوط می‌شود مسئله سیاسی‌بودن و سیاسی‌شدن و درگیری آنان در نزاع‌های حکومتی است. در این مورد می‌خوانیم:

پیوستن جوانمردان به فاطمیان مهم‌ترین علت تعقیب فتیان و از بین بردن ایشان در دولت عباسی در این روزگار بود. (همان، 35)

درباره واژه فتیان

با دقت در واژه «فتیان» و «جوانمردان» به‌خوبی متوجه می‌شویم که این نام بیشتر لفظ مشترکی است که افراد و نیت‌ها و عقاید مختلفی را در بر می‌گیرد که در یک سوی آن افرادی پاکدامن و مخلص زندگی می‌کنند که: مرشد و نخستین راهنمای خود را مولای متقیان، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) می‌دانستند. (همان، 43)

و از سوی دیگر در مناطقی مانند شام که مخالف تشیع بودند تعصب مذهبی و ضدیت با حق و اهل بیت در این گروه چنان بود که:

نامی تازه یعنی «احداث» را برای خود برمی‌گزینند و یکی از خصوصیت‌های این

فرقه این بود که با پیروان مذهب شیعه مخالفت و دشمنی شدید داشتند و اگر بدیشان دست می‌یافتند و خونشان را می‌ریختند. (همان)

آنچه که در زمینه فکر سیاسی و اندیشه اجتماعی در خلال این حوادث برای ما مهم جلوه می‌کند، تفسیرها، توجیه‌ها، تبیین‌ها و اصولی است که اینان در طی تحولات و فرقه‌گرایی‌ها و سیاست‌کاری‌ها رایج انجام می‌داده‌اند. در این زمینه به منشوری برمی‌خوریم که الناصرلدين الله براي جوانمردان بغداد نوشته و آنان نیز امضا کرده‌اند؛ اندیشه‌ها و اثرات اجتماعی و سیاسی این منشور به نحوی زاویه‌ای از فکر سیاسی و بازتاب‌های آن را به میان می‌کشد.

سیاست در الفتوه

این منشور را دکتر مصطفی جواد در مقدمه خود در کتاب الفتوه ابن معمار از روی نسخه خطی المناقب العباسیه و المفاخر المستنصریه از علی‌بن ابوالفرج بصری، نسخه کتابخانه ملی پاریس، نقل کرده است:

در این منشور نخست گفته شده است که آنچه در آن تردید نیست این است که اصل فتوت و منبع و مطلع آن امیرالمؤمنین علی‌بن ابی طالب است و تمام محاسن و آداب فتوت را از وی نقل می‌کنند و برادری و جوانمردی را تقلیدی از برادری و برادرخواندگی آن حضرت با رسول اکرم می‌دانند و آن حضرت با وجود کمال جوانمردی و داشتن برتری‌های بسیار، حدود شرع را در هر حال و هر مرتبه

رعایت می‌کرد و مجازات مناسب را در حق جنایتکاران از هر طبقه که بودند اجرا می‌فرمود و در این کار فرمانبرداری از خدای تعالی و اقامت حدود وی و رعایت نظام شرع را در نظر داشت و اینگونه کارها را به طور علنی و در برابر روی یاران پاک رسول به انجام می‌رسانید و هرگز شنیده نشده است که کسی آن حضرت را در باب نحوه برپاداشتن حدود و اجرای مجازات‌های شرعی سرزنش کرده^۱ یا بر او طعنه زده باشد و اینک اخلاق شریف و سجایای کریم او شایسته آن است که مورد تقلید و پیروی قرار گیرد. (کاشفی سبزواری، ۱۳۵۰ ش: ۵۶)

در طی این دوران می‌بینیم که یکی از خلفا که به‌خوبی از ضعف حکومت و تشتت آرا در دنیای اسلامی آگاه بود در صدد برمی‌آید تا با مطرح کردن حزب جوانمردان و نفوذ در آنان و تقویت و جهت‌دهی سیاسی جوانان، به تحکیم پایه‌های قدرت خود پردازد. همچنین در این مورد توجه به این نکته ضرورت دارد که:

گرویدن به آئین فتوت مستلزم داشتن نیروی بدنی کافی و پرداختن به ورزش‌های جسمانی و آماده شدن برای جنگ و مبارزه نیز بوده و کسانی که در آن روزگار بدین آیین می‌گرویدند، نیرومند ساختن تن خویش، و آماده شدن برای مبارزه و ستیز را جزء اولین وظایف خود به شمار می‌آوردند.

^۱ در این قسمت از متن منشور، مسئله ضرورت اجرای حدود شرعی و عمل به شریعت در ابعاد قضایی و اجتماعی مسلمین به صراحت و وضوح آمده است.

جوانمردان نه تنها می‌کوشیدند تا خویشان را مردمانی ورزیده و نیرومند بسازند، بلکه در عین حال نیروی ایمان، و عقیده داشتن به رهبران و پیران نیز بر دلیری و نیرومندی ایشان می‌افزود و این نکته از نظر تیزبین الناصرلدين الله پنهان نمانده بود و خوب می‌دانست که اگر بتواند رهبری این گروه را بدست آورد و جماعتی از فتیان و جوانمردان را در زیر فرمان خویش داشته باشد، افراد این گروه نیروی اجتماعی مؤثری هستند که می‌تواند در نبردها بدیشان تکیه کرد و در مواقع حساس، جانبازی و فداکاری از ایشان انتظار داشت. (همان، 64)

شرایط و گرایش دینی جوانمردان و تأثیر آن در تحولات جامعه

اما اینکه گفته شد جوانمردان غالباً خود را به نحوی پیرو و سینه چاک امام علی بن ابی طالب می‌دانستند و می‌دانیم در زمانی که شیعیان در اقلیت بسر می‌بردند و یا در پرده تقیه خود را در استتار نگه می‌داشتند، تشبث به این وفاداری چقدر می‌توانسته، معنا و مفهوم و جهت دینی - سیاسی داشته باشد، در این مورد در تاریخ می‌خوانیم که مستنصر نوة الناصر لدين الله بسیار سعی داشت خود را به کسوت این آیین درآورد لذا:

این خواست را با بزرگان آیین فتوت در میان نهاد. جلال‌الدین عبدالله بن مختار علوی کوفی گفت که وی می‌تواند سراویل فتوت را در برابر مرقد مطهر حضرت مولای متقیان بپوشد و این امر به منزله آن است که این کسوت را از حضرت دریافت داشته است؛ و خود نیز به جایز

بودن این کار فتوی داد. از اینرو مستنصر به سوی مشهد طاهر حضرت علی بن ابی طالب در نجف سراویل فتوت پوشید در این روزگار جلال‌الدین مذکور نقیب جوانمردان بود. (همان، 71)

منابع و مآخذ

- 1- اصفهانی، محمود بن محمد بن حسین، 1364 ش، **دستورالوزراء**، تهران، امیرکبیر.
- 2- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، 1324 ش، **تاریخ بیهقی**، تصحیح دکتر فیاض، تهران.
- 3- جوینی، عطاملک، 1334 ش، **تاریخ جهانگشای جوینی**، تهران، انتشارات اسماعیلیان.
- 4- رازی، ابوالفتوح، بیتا، **تفسیر ابوالفتوح رازی**.
- 5- شیرازی، علامه قطبالدین، 1369 ش، **دره التاج**، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- 6- طوسی، خواجه نصیرالدین، بیتا، **برگزیده اخلاق ناصری**، تهران، انتشارات توس.
- 7- عنصرالمعالی، 1345 ش، **قابوسنامه**، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران.
- 8- مولانا واعظ کاشفی سبزواری، **فتوتنامه**.
- 9- واعظ استرآبادی، سلطان حسین، 1345 ش، **دستورالوزراء**، تصحیح و تعلیق اسماعیل واعظ جوادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- 10- یوسفی، غلامحسین، 1373 ش، **دیداری با اهل قلم**، ج 1، تهران، انتشارات علمی.